

مکتبی بر نوشته های سخیداد و حیدر خارا علیه نوشته الینگار

نوید

درین روزها که مردم مادر زیر چکمه های اشغالگران امپریالیست و مزدوران بومی آنها خرد و خمیر میشوند و ویرانه های باقیمانده از سگ جنگی های اخوانیها و ویرانگری های سوسیال- امپریالیزم روس بیشتر ویران میگردد، مبارزه برای اتحاد و وجود آوردن یک هسته انقلابی کمونیستی و بسیج مردمی برای مبارزه با اشغالگران به وظایفی مبرم و ضروری همه کمونیست های انقلابی افغانستان تبدیل میگردد.

از آنجا که آغاز و ادامه مبارزات بر علیه اشغالگران امپریالیست و مزدوران شان بدون وحدت انقلابی- مائوئیستی امکان پذیر نیست، کمونیست ها باید یک پروسه دردناک ولی منطقی و مشکل مبارزه - وحدت را از سر بگذرانند. درین روز ها مبارزه درونی و علنی میان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مائوئیست های افغانستان به یک مرحله بسیار مهم رسیده و به بحث داغ جنبش چپ و کمونیستی افغانستان تبدیل شده است. این مبارزه راه را برای همه اعضای جنبش چپ و کمونیستی کشور باز کرده تا در آن سهم بگیرند و در پروسه ایجاد یک جنبش کمونیستی ای که از عهده رهبری مبارزات خلق بر آید، سهم شود..

اگر به تاریخ انقلابات و احزاب انقلابی کمونیستی جهان نگاه کنیم، نمیتوانیم حزب و جنبش انقلابی را پیدا کنیم که در آن دو خط برای رهبری جنبش بایکدیگر بمبارزه بی امان دست نزده باشند. مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مائوئیستهای افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در عین اینکه هیچ چیز غیر عادی و غیر مترقیه نیست، یکی از مبارزات درخشان جنبش چپ و انقلابی کشور ما بوده و بر همه انقلابیون واقعی لازم است تا آنرا تعقیب نموده و در آن سهم بگیرند. سهم گیری در این مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک نباید ما را دچار بدبینی ساخته و به پشتیبانی کورکورانه از این یا آن جناح اداره. ما باید به این مبارزه نه اینکه تماشاگر بلکه جرئی از آن باشیم و به آن یه دیده قدرنگریسته و برای درک حقایق به هر دو جناح از زاویه علم و قوانین طبیعت بنگریم. فقط از این طریق است که میتوانیم موضع مارا تعیین نموده و در جهتی مبارزه میکنیم که حقیقت را علمی و انقلابی را مطرح میسازد.

آنچه را ما مائوئیست ها نمیتوانیم از دیده دور بداریم، مسله مبارزه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مائوئیست های افغانستان با منحرفین چپ نمای کشور و پایدان این یا آن تشکل اپورتونیستی و تسلیم طلبان و ظن فروش میباشد. اینکار نهایت قابل قدر و ارزشمند بوده و نمونه های آن زیاد است. به مقاله "تسلیم طلبی پارلمان تاربیستی نقد گذرانی از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی"، مقاله "تذ های تسلیم طلبانه پارلمان تاربیستی"، مقاله " تبصره ای بر نوشته "مسائل ایدئولوژی" منتشره در وب سایت: "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" نوشته: الینگار" و مقاله "دفاع از کمونیزم انقلابی و رهبران بزرگ پرولتاریا و وظیفه هر کمونیست راستین است، رنظرات واهی و ادعاهای بی اساس یک عنصر ارتجاعی نوشته: ح. پولاد" و مقاله "پاسخ به نوشته صدیق رهپو طرزی" (منتشره در سایت بابا) رجوع کنید. دیده میشود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و مائوئیست های افغانستان پیشرو اولان مبارزه و میدان دار دفاع از نظرات درست و قهرمانان مبارزه با اپورتونیست هامیباشند.

تا اینجا بطور خیلی خلاصه یک قسمت از وظایف و مسولیت های ما را بیان کردم ولی قسمت دیگر اینست که ما کمونیست های انقلابی نباید کار ضد انقلابیون و اپورتونیست ها را برای شان انجام بدهیم و بدشمنان طبقاتی مان از راه اخلا لگری و کج بحثی خدمت کرده و دانسته ندانسته مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی را بکجراه بکشانیم. اینکار خیانت است و این خیانت بدتر از پیوستن به مرتجعین خلقی و پرچمی، جهادی و طالبی میباشد. مبارزه بر ضد اپورتونیزم و آنها نیکه هر روز جای شان را تغیر میدهند خیلی مهم است. زیرا اینها دشمنان پنهان در درون جنبش چپ و کمونیستی کشور مان هستند. آنها بودند که ما را به این روز رسانیدند. به ساما نگاهی بیافکنید. یک روز از جمهوری اسلامی دم میزند، روز دیگر برای دموکراسی امریکایی سینه چاک میکند. چراسا ما با آن همه نیروی که داشت و نیروی زیادی که حالا احتمالاً دارد نتوانست در 30 سال موجودیت خویش به اندازه کار دوساله گروه " مائوئیست های افغانستان" و یا به اندازه یک نشریه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان انجام دهد. و یا اینکه چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمیتواند مانند گذشته بطور موثر کار نماید؟ دلیل آنرا عدم خط مائوئیستی و عدم رهبری درست مائوئیستی این حزب و در موجودیت نیروهای ضد انقلاب در قالب انقلابی در داخل آن باید جستجو نمود. این دشمنان انقلاب در هر گوشه پنهان اند. این دشمنان را

نمی‌توان شناخت مگر زمانیکه اشتباه‌ها علایم، آثار و ایده‌های ضد انقلابی‌شان را بروز بدهند. دست اندکاران سایت گفتمان بارها ادعا کرده‌اند که فعالیت این سایت برای دموکراسی آغازگر دیده است. اما زمانیکه می‌بینیم و یا می‌شنویم که از درج مقالات انقلابی و درج مقالات انتقادی چون "پاسخ به نوشته صدیق ره‌پو طرزی" خودداری می‌کند، میدانیم که اینان چه دروغ‌گویان بزرگی می‌باشند که هدفی جز خدمت به ارتجاع و خوشخدمتی به نظام موجودند.

به مقالات الینگار در مورد مساید ایدئولوژیک وب سایت افغانستان آزاد، و تبصره‌هایی در مورد آن مقاله توسط حیدر خارا و سخیداد نظری بیافکنید. چه می‌بینیم و چه می‌خوانیم؟

سایت افغانستان آزاد مینویسد که نبود بحث آزاد است که "طیف‌های مختلف عقیدتی" نمی‌تواند باهمدیگر متحد و یا حداقل نزدیک شوند. در مورد آن زیاد نمی‌پردازم چون معلوم است که نویسنده آن چه کسی است. ایچنین کسانی می‌توانند از عهده مبارزه با خلقیها، پرچمیها، طالبان و مجاهدین بر آیند؟ و انقلابی شوند؟ نخیر. اینان تمام تلاش‌شان را به خرج خواهند داد تا "طیف‌های مختلف عقیدتی" طالبی را باجهدای، تسلیم طلب را با اپورتونست و خلقی را با پرچمی نزدیک سازند. به آقایان معروفی و سیدحسین موسوی نگاه کنید تا بدانید چگونه "طیف‌های مختلف عقیدتی" باهم نزدیک شده‌اند.

زمانیکه آقای الینگار این مواضع سایت افغانستان آزاد را به نقد کشید و پوچی گفتار آنرا بر ملا ساخت، هر کسی که فقط ماتریالیست هم می‌بود و حتی یک بورژوازی و وطن پرست هم می‌بود از نقد الینگار استقبال می‌کرد. سخیداد و حیدر خارا برابر یک ناسیونالیست و یک ماتریالیست بورژوازم انقلابی نیستند و نشان دادند که به هیچ چیز عقیده ندارند و گر نه چنین عمل نمی‌کردند.

آقای سخیداد که جلوه انقلابی را در آورده است، از این موضوع خفه شده است که آقای الینگار چرا بر علیه سایت افغانستان آزاد نوشته را بیرون داده است. او از سبک تاپینگ الینگار به این نتیجه رسیده که وی زیاد مینویسد و به نام‌های گوناگون مینویسد و ویسایت هم دارد. کوردلی او به آنجا سر می‌کشد که مینویسد "سبک تاپی او در خاص؛ هویت او" را به اثبات می‌رساند. من نمی‌دانم این نویسنده چقدر عاقل و یا بالغ می‌باشد. سیستم تاپینگ و یا فاصله نگذاشتن میان حروف و کلمات و یا میان کلمات نمی‌تواند متدداشته باشد. یک کس در یک جا مجبور است که فاصله مراعات کند زیرا نمی‌تواند اندفاری بنویسد. در یکجا ضرورت نیست که فاصله مراعات شود زیرا معنی جمله تغییر نمی‌کند. نویسنده ما ننوشته که چگونه نوشته‌های الینگار را در حالیکه فاصله میان آن موجود نبوده، خوانده است. برای اثبات پوچی این ادعا جمله‌ای را از نوشته خود الینگار می‌آورم "امروز دیگر چه کسی است که نمی‌داند فرهنگ گفتگوی آزاد و "سالم" شعار درجه یک سازمان ملل و امپریالیست‌ها می‌باشد". خوانندگان می‌توانند ببینند که چه تفاوتی میان سیستم تاپینگ من و آقای الینگار وجود دارد. جواب آن این خواهد بود که هیچ تفاوتی وجود ندارد. امیدوارم سخیداد بر من نتازد که سیستم تاپینگ تو هم مانند سیستم تاپی الینگار است و این "سبک تاپی" تو "در خاص؛ هویت" تو "را مشخص می‌سازد". اگر سخیداد این قدر از لیتروگرافی و سیستم تاپینگ می‌داند بهتر است بجای اینکه در گفتار کارگرو انقلابی و در کردار اخلاک‌گرو ضد انقلابی و خودخواه باشد برود برای دستگاه خط‌شنتسی و لیتروگرافی امپریالیست‌ها کار کند که در گفتار و کردار راست و راستکار باقی بماند. توصیه دیگر من به سخیدادجان این است که تمام نویسندگان و باسوادان "حروف را باهم متصل" مینمایند و اگر "میان دو واژه هیچ فاصله" نگذارند نوشته‌ها خوانا نخواهد بود. مثلاً اگر من میان واژه‌های "آقای سخیدادجان" فاصله نگذارم اینطور به ملاحظه می‌رسد "آقای سخیدادجان". و این یا خوانان نیست و یا به آسانی خوانا نمی‌باشد.

آقای سخیداد ما مینویسد که الینگار با این شیوه نویسنده‌گی اش که همان سیستم تاپینگ وی می‌باشد "مسایل درونی تشکیلاتی‌شان را در انترنیت داده" تا همه از آن آگاه گردند. اگر مسایل درونی تشکیلاتی این باشد که خطاب به انقلابیون نوشته است تا در مورد نزدیکی با سایت افغانستان آزاد محتاط باشد، اصلاً کار بدی نکرده است. من که از سازمان و یا تشکیلات الینگار چیزی نمی‌دانم اما از اینکه سایت‌های بابا، شعله جاوید، شورش، گفتمان و وبلاگ‌های بعضی شاعران را سر می‌زنم و تا وقتی برق کوچه ما نرفته تلاش در جهت خواندن مقالات مندرج در آن می‌کنم، تلاشم را به خرج میدهم تا حقیقت را نسبت به توان خویش درک کنم و از غیب‌گویی و پیش‌گویی فالگیرمانندی خودداری نمایم. غیب‌گویی و نتیجه‌گیری سخیداد می‌تواند در افغانستان کارایی خیلی خوبی داشته باشد. اگر وی به کشور تشریف بیاورد می‌تواند دکان فالگیری و غیب‌گویی باز نماید. این کار وی خیلی بهتر از شناسایی شورهای بیگانه خواهد بود.

سخیداد ما پیشتر در مقاله اش مینویسد که سبک الینگار این است که منابع مطالعاتی اش را در مقاله هایش ذکر مینماید و از این جهت شکوه کنان مینویسد که " روش دیگری او این است که در نوشته هایش منابع مختلفی از کتاب ها و مقالات زبان خارجی را نقل نموده" و یا مینماید. این کار از اینکه برخلاف عادت ایشان است زشت و یا ناپسند میباشد. پس از نظر سخیداد ذکر منبع مطالعاتی درست نیست و از این کار باید ابا ورزید. در انترنت کافی کوچه من سایت ویکیپدیا به عنوان سایت صفحه کمپیوتر استفاده میشود. اگر در این سایت در مورد رفیق اکرم یاری طالب معلومات شوید میبینید که در مورد این رفیق فقط دو سطر به فارسی نوشته شده است و برای این دو سطر هم دو منبع ذکر کرده است. از اینکه او گلابه دارد که الینگار منابع را ذکر مینماید میتوان فهمید که آقای سخیدادیا بیسواد است یا علم دزد. در جامعه طبقاتی جرم است تا کسی از مقاله دیگران بدون ذکر نام منبع استفاده نماید. متأسفانه اینکار برخلاف خواست سخیداد در جامعه سوسیالیستی و کمونیستی هم چنین خواهد بود.

مقاله نویس زیرک! ما در ادامه شکوه از ذکر منابع توسط الینگار اینطور مینویسد که " بدون اینکه اسلوب دیالکتیکی را در تجزیه و تحلیل موضوع بکار برده و نتیجه گیری " مینماید. من نمیدانم که نویسنده ما نشه است یا از تهمت زدن کیف میکند. ببینم که کی(سخیداد یا الینگار) خوب " اسلوب دیالکتیکی را در تجزیه و تحلیل موضوع بکار " میبرد. من چند تحلیل از هر دو را درین جا میاورم و خوانندگان عزیز خود ان تحلیل ها را مقایسه نمایند. در مقاله الینگار میخوانیم " مضاف بر این ما طرز تفکر داریم تا طرز تفکر. یک طرز تفکر ننتها عاری از اشتباه نیست، بلکه از اساس اشتباه است و ذاتاً فاقد میکانیزم درستی و اکمال میباشد. در کنار این طرز تفکر ما طرز تفکر دیگر داریم که مانند هر شیئی دگر در طبیعت مطابق با تغییرات در جامعه و جهان راه کامل شدن را میپیماید و ذاتاً دارای میکانیزم تکامل یابنده و متحرک میباشد. این طرز تفکر از برخورد و برداشت آگاهانه به جهان و جامعه منشا گرفته و در همین راستا حرکت میکند، بهمین دلیل میتواند در جریان پراتیک یا عملکرد آگاهانه انسان در آزمایش های علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی تکامل یابد. قضاوت در مورد هر دو طرز تفکر با این جملات که در جهان هیچ طرز تفکری نیست که عاری از اشتباه باشد، نشان دهنده موضع ایدئولوژیک نویسنده و سطح آگاهی او از مسائل ایدئولوژی است. نویسنده با این جملات " در جهان هیچ طرز تفکری نیست که... مورد قبول همه کس قرار گیرد " خود را در محراق تمسخر قرار میدهد. " اما سخیداد چه مینویسد " بعد از متود Authority نتیجه گیری و حکم می نماید که جنبش کمونیستی افغانستان در مرداب این شیوه و دید انحرافی شناور است. اول اینکه این متد آمار گیری بر پایه کدام معیار مطلق علمی استوار است. ثانیاً معیار شناخت و سنجش پدیده های اجتماعی از نظر او از زاویه علم ماتریالیزم دیالکتیک به بررسی گرفته می شود؛ یا با همان متد آمار گیری ریاضی بشکل مستقل و مجرد آن؟

سخیداد درین جا با دانش خیلی "زیاد!" و درک عالی خود محشر بر پامینماید. او کشف مینماید که اولاً این متد بر اساس هیچ "معیار مطلق علمی" بنا نشده است. و ثانیاً سنجش پدیده ها از زاویه "متود آمار گیری ریاضی بشکل مستقل و مجرد آن" به بررسی گرفته شده است نه بر اساس "علم ماتریالیزم دیالکتیک". یقین کامل دارم که الینگار در مورد این مفاهیم برای سخیداد نه تنها جواب خواهد داد بلکه به وی حالی هم خواهد کرد که هیچ علم درک مطلق نیست و هیچ آمار گیری ریاضی بیرون از ماتریالیزم نمیباشد. حالاً میدانیم که سخیداد چقدر درک و دانش دارد! اگر کسی هم تا صنف هفتم مکتب درس خوانده باشد بخوبی میفهمد که ریاضی مستقل از اشیا و ماده نمیباشد و همینطور اشیا هم نوع میتوانند جمع شوند. مثلاً چهار جمع یک وقتی مساوی به پنج است که چهار سیب جمع یک سیب باشد.

متدهای کاری،

حال سری هم به بقیه کشفیات و بدیعیات آقای سخیداد میزنیم. وی در ادامه مقاله اش مینویسد که الینگار "متود(متد) های ساخته و پرداخته " امپریالیستها" رمالکی برای تشخیص حقیقت قرار میدهد". منظور آقای سخیداد همان چهار متد رفتار شناسی یا بهیروولوژی میباشد که توسط دانشمندان غربی یا امپریالیستی شناسایی و توسط الینگار مورد استفاده قرار گرفته است. خدمت نویسنده خود ماعرض کنم که همه تحقیقات علمی توسط همین امپریالیست ها انجام میشود. نقش کمونیست ها درین عرصه به استثنای افراد اصلاً انقدر کم است که نمیتوان از آن نام برد. امروزه بدون همین "متود های ساخته و

پرداخته" امپریالیست‌هاکاری امکان پذیر نیست. نمیدانم نویسنده مابدون استفاده "متوهای ساخته و پرداخته" امپریالیستها چگونه میتواند از کامپیوتر استفاده نموده و مطالب ناب مارکسیستی! اش را تایپ و نشر نماید. تهمت زدن و نشانی کردن دیگران به این شکلی که نویسنده ما انجام میدهد خیلی آسان است زیرا خودی نمیداند چه مینویسد. سوال من از نویسنده این است که متد غیر ساخته امپریالیستها را برای ساختن قرص پاراسیتامول و یاتبدیل انرژی نوره به انرژی حرکتی و یاهم استفاده از کامپیوتر را میشناسد و سراغ دارد؟. اگر جواب مثبت است متشکر خواهیم شد اگر برای ما به سایت گفتمان بگذارد.

"حقیقت های اجتماعی" ؟

نویسنده با دانش و با سواد "کمونیست!" مامینویسد که الینگار " هیچ نمیداند که برای شناخت از حقیقت های اجتماعی، توسل جستن به ریاضیات صحیح نیست ". باخواندن این جمله بیاد روحانی میافتم که میگفت موجودیت خاکستر زیاد در عقب یک خانه دهاتی مبین مهمان نواز بودن صاحب خانه میباشد. وی میگوید که حقیقت های اجتماعی به کمک ریاضیات شناخته شده نمیتواند. کجاست مدرسه قم یا نجف که به وی شهادتنامه حجت الاسلامی بدهد. زیرا وی تنها افغانستانی خواهد بود که بارها از کلمه "حقیقت ها" بدون اینکه بدانند چه مینویسد، استفاده مینماید و تنها او است که میداند "که برای شناخت از حقیقت های اجتماعی، توسل جستن به ریاضیات و علوم طبیعی صحیح نیست". او نمیداند که علوم اجتماعی به علوم طبیعی و ریاضیاتی محتاج میباشد و تجزیه و تحلیل علمی بسیاری از مسایل فقط با ریاضیاتی ممکن میباشد. مثلاً درست نیست برای اینکه بدانیم نسبت تعداد مردان و زنان در یک کشور چقدر است، از نسبت استفاده نماییم. و نباید بنویسیم که نسبت مردان به زنان 100/99 است. یا مثلاً نباید بدانیم که اوسط طول عمر انسان های ساکن در یک کشور چند است. از این گذشته الینگار در نوشته اش نگفته که ریاضیاتی علم انقلاب است.

بانگاه خیلی سطحی به "حقیقت های اجتماعی" میتوان فهمید که واژه حقیقت ها به صورت جمع تنها در قاموس نویسنده واژه پرداز مایافت میشود. تنها اوست که برای ما "حقیقت های اجتماعی" را ذکر مینماید به قول صدرمانو "یک قورباغه در نه چاه میگوید آسمان برابر دهانه چاه است". حقیقت اسم است و جمع آن حقایق میباشد. واژه حقیقت ها در گرامردی و فارسی مورد استفاده نمیشود. واژه های چون حقیقی به عنوان صفت و حقیقت شدن (به معنی ثابت شدن) مرتبط با واژه حقیقت میباشد.

حقیقت به معنی درستی، ایمان خوب، خلوص و صمیمیت میباشد. این واژه توسط فلاسفه و دانشمندان بصورت گوناگون تعریف گردیده است. ادعاهای گوناگون در مورد اینکه حقیقت چه میباشد، حقیقت را چگونه شناخت و تعریف نمود، نقش علم در آشکار نمودن حقیقت چیست و اینکه آیا حقیقت ذهنی، عینی، نسبی و یا مطلق میباشد، وجود دارد.

درین جا میبینیم که آنچه آقای سخیداد "حقیقت های اجتماعی" مینامد، اصلاً وجود ندارد. وی نمیداند چه مینویسد و یا از دهانش چه بیرون میرود. "واقعیت تمام آن اشیاء و پدیده هائی است که بطور عینی موجودند؛ «حقیقت» عبارت از روابط داخلی آنها یعنی قوانین حاکم بر کلیه اشیاء و پدیده هائی است که بطور عینی موجودند (مأئوتسه دون)"

آقای سخیداد جان ما در ادامه مقاله اش از الینگار میپرسد که آیا وی "حقانیت سوسیالیزم را در مبارزات طبقاتی زحمتکش علیه نظام سرمایه داری برای استقرار جامعه بی طبقه، محصول بصیرت و آگاهی انسانهای زحمتکش و رهبران شان" می شناسد "یا حقانیت سوسیالیزم را در مصاحبه ها و آمارگیری نظرات از دانشجویان". برای پاسخ دادن به این سوال این انقلابی مان ابتدایه صدر مانو مراجعه مینمایم. صدر مانو مینویسد که "انسانها بمنظور کسب شناخت صحیح اغلب باید یک پروسه تکراری حرکت از ماده به شعور و سپس از شعور به ماده، یعنی حرکت از پراتیک به شناخت و سپس از شناخت به پراتیک را طی کنند. اینست تئوری شناخت مارکسیستی، این است تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیکی". مقاله نویس ما به یقین نمیداند که " بصیرت و آگاهی" چیزی نیست جز شناخت. او باید الفبای مارکسیسم را از نو بیاموزد. اگر چند ادعا دارد که آموخته است، با آنها ضرورت است آنطور بیاموزد که بداند با چرند گوئی خود را به ابتذال میکشاند.

انسان های زحمتکش و رهبران شان یا مستقیماً از تماس با پدیده های خارجی معلومات کسب میکنند که " با جمع معلومات کافی ناشی از شناخت حسی ، جهشی پدید میگردد و شناخت حسی به شناخت تعقلی یعنی به ایده بدل میشود- مابوتسه دون" یا از آموزگار و معلم که در حقیقت انتقال دهنده قسمتی از دانش بشری میباشد که بوسیله " پراکتیک اجتماعی: مبارزه تولیدی، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی" که در طول تاریخ بدست آمده است، میآموزند. متأسفانه برای این انقلابی خود بگویم که این کار برخلاف آنچه است که شما فکر میکنید. شما حتماً مدرسه را ندیده اید دلیل آن همین است که قانونمندی های ریاضی را مجرد میخوانید و علاوه بر این اعتقاد هستید که وقتی به یک فابریکه کار میکنید، حتماً در آن مارکسیزم را هم میآموزید. نه برادر! آموختن توسط ارگان های حسی چون چشم، گوش، بینی، زبان و بدن (پوست) صورت میگیرد بشرط آنکه این ارگان ها خوب کار نمایند. به یک پزشک مراجعه نمایید. در صورت که این ارگان های بدن شما حساسی کار نمایند حتماً به توصیه صدرمانو گوش فرامیدهد "اوضاع دانما در تغییر است و کسیکه بخواهد افکارش را با اوضاع جدید تطبیق دهد، باید بیاورد ، حتی آنهاییکه با مارکسیسم نسبتاً خوب آشنا هستند و موضع پرولتاریایی نسبتاً استواری اتخاذ کرده اند، نیز باید به آموزش خود ادامه دهند، پدیده های نوین را بپذیرند و مسائل تازه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند".

بدنبال جملات بالا در نوشته همین نویسنده ما بخوبی میبینیم که چطور در زمین بایر شنا میکند. او مینویسد که " ... و بعد متود (متد) های ناشی از این مصاحبه ها را در قالب ریاضی انداخته از آن نتیجه مطلوب را میگیرید که مثلاً سوسیالیزم خوب است یا بد؟" خواننده در اینجا از خود خواهد پرسید که "متودهای ناشی از این مصاحبه ها" چه معنی میدهد و این مصاحبه ها با چه متدی انجام میشود و اینکه این مصاحبه ها چه متدهای نوی ارایه میکند. ماشاءالله به این شمس الواعظین ما.

نویسنده چیره دست ما در ادامه مقاله اش مینویسد که " بطور مثال وقتی جناب الینگار در ... اسکان یافتند، به فرزندان شان که در سنین چهارده و پانزده سالگی و کمتر از آن بودند، اجازه داد تا در درون جامعه جدید طوریکه هضم و انطباق یابند که زبان فارسی را فراموش کردند".

در اینجا به چند نکته توجه کنید،

- 1- افشاگری: اگر واقعاً الینگار در اروپا زندگی نماید، دیگر هرگز قادر نخواهد بود تا در افغانستان تشریف بیاورد. زیرا نویسنده بخوبی مشخصات فامیلی وی را ذکر مینماید تا مردم اورایشناسند. مهمتر از همه اینکه امروزه امنیت ملی رژیم همه اطلاعات و معلومات را که بتوانند از اینترنت و یاروزنامه ها و نشریات بدست بیاورند، تجزیه و تحلیل نموده و در تلاش اند تا همه را بشناسند. زیرا اینان میدانند که طالبان تا ابد اینها نه میجنگد ولی نوبت جنگجویان خلق فرا خواهد رسید.
- 2- اتهام بیجا: نویسنده وقتی پایش در جایی گیر مینماید، خشم و کینه اش را بروی الینگار و با حمله به فامیل وی خالی مینماید. اینکار در افغانستان بدعت به شمار میرود. سیاف هنوز بر خلیلی چنین نتاخرت بود. خلقی ها بر پرچی ها نگفته بود که فرزندان تو کمونیست نیست و یازبان نمیدانند. دختر مائوتسه دون اصلاً انقلابی نیست و نمیدانند که مادرش رارژیم بخاطر ایده هایش به قتل رسانید. سامایی ها بر رهبران حزب حمله میکردند که تو چرا فرزند نداری و یا چرا عروسی نکرده ای.
- 3- بیخبری از واقعیت های موجود: زبان وسیله افهام و تفهیم است. گروهی از افرادی که میتوانند زبان همدیگر را بدانند، میتوانند با همدیگر افهام و تفهیم نمایند. ضرورت حفظ زبان و فراگیری یک زبان نواز همینجا ناشی میشود که وسیله افهام و تفهیم محسوب شود. اگر کسی زبان را که میداند، استفاده ننماید، نمیتواند انرا حفظ نماید.
- 4- حفظ و یادگیری زبان بستگی به جامعه دارد که در آن فرد زندگی مینماید. در مورد بچه های الینگار میتوان حدس زد که آنان به این نتیجه رسیده باشند که زبان مادری پدرشان نمیخورد و همینطور زبان تقدیس هم ندارد، میتوانند زبان دیگری را که هم مشکلات شان را حل مینماید و هم کارآمد تر از زبان مادری اش میباشد، یاد بگیرند. آیا این حرف بد است؟ کسی نمیدانند که ممکن بچه های الینگار با این انتخابش به موفقیت های بزرگی هم رسیده باشد. اگر چنین باشد، باید بگویم افرین بر والدین این بچه ها که چنین انتخابی نموده اند.
- 5- حفظ و یادگیری زبان بستگی به توانایی افراد دارد. فردی نمیتواند دو زبان را یاد بگیرد و میتواند یکی را یاد بگیرد. ممکن هیچ نتواند مانند یادگرفتن ریاضی مقاله نویس ما اصلاً یاد بگیرد.

- 6- سخیداد جان ما بعد از چند سال اطفال خود را نیز خواهد دید که چقدر از این زبان یادشان مانده است.
- 7- سخیداد جان اگر تو کمونیست میبودی اینقدر بر روی زبان ایستادگی نمیکردی زیرا زبان یک مسئله ناسیونالیستی است.

نویسنده ما اوباشانه نتیجه گیری مینماید که "فلذا خارج از توقع نیست که چنین شخصی مدعی «پیش آهنگ» بودن، دنده عقب گرفته به «پس آهنگ» تبدیل شود". جدا از دانستن اینکه واژه پیش آهنگ یکجا نوشته میشود یعنی "میان دو واژه هیچ فاصله" گذاشته نمیشود، نویسنده روانی مایک واژه جدیدی را یعنی "پس آهنگ" اختراع مینماید. اگر واژه ها اینقدر آسان ساخته شود، فرداوی در نوشته دیگرش "بالا آهنگ"، "پایین آهنگ"، "عقب آهنگ"، "زیر آهنگ"، "چپ آهنگ و راست آهنگ" و غیره را خواهد ساخت. وی این جملات را به این لحاظ ذکر مینماید که الینگار بچه هایش را گذاشته زبان مادری اش را فراموش نماید و از این خاطر به "پس آهنگ" تبدیل شده است. وای به حال افغانستان و مردم افغانستان که اینطور انقلابی و مائویست دارد که الفبای مارکسیسم را یاد گرفته و سری هم به ویساییت ها میزند. ما در افغانستان به این دلخوش کرده ایم که رهبران ما که در خارج هستند ما را کمک تیوریک و ایدئولوژیک مینمایند و اگر زمانی ما اشتباه نماییم، ما را به اشتباه مان متوجه میسازند و از اشتباهات در آینده بر حذرمان میدارند. وای بر ما.

نویسنده در ادامه مقاله اش به زمین وزمان میبرد تا الینگار را توهین نماید. ما میدانیم که نوشته های نویسنده ما با "متود" اوباشی که به ان مباردت میورزد، دردی رادوا نمینماید و بدرجنش مائویستی کشور نمیخورد. من فکر نکنم که اگر مقاله نویس ما به تشکیلات وابسته باشد، ان تشکیلات شرم نکند که وی عضو آن باشد و او را مثل هرزه های بیکاره بدور نیاندازد.

یکی از کارهای خوبی که وی میکند، این است که خود را افشاه نموده و به همه معرفی مینماید. وی مینویسد که ورنه نقش واژه های «بول و غایط» در آن مقاله، آنقدر کم رنگ بود که خوانندگان بدون عینک زره بین دار، قدرت تشخیص آن رانداشتند! "بخوبی از این پاراگراف استنتاج میگردد که وی در مورد این دو کلمه تحقیقی نموده و هدایت های لازم را به خوانندگان در مورد احکام آن داده است. چرا برای سخیدادجان ما "بول و غایط" این قدر حساس است؟ از اینجا معلوم میشود که نویسنده مقاله "بول و غایط" خود این جناب میباشد. حال بخوبی واضع میگردد که نویسنده انقلابی ما چگونه گورش راکنده است و اب را بر ناودان دشمن انداخته است. من در اینجا دقیقاً همان جمله های را میاورم که خودش در مورد الینگار آورده بود ولی من به جایی اسم الینگار سخیداد را میگذارم" بهر حال یک توصیه دیگر نیز خدمت شان بعرض برسانم که لطف نموده چه در نوشته هایش و چه در پراتیک اجتماعیش بر ... نتازد و آنها را تحقیر، اهانت و شخصیت کوبی نکند (افشا هم ننماید- از من است). زیرا هر آنچه میکارد؛ درو خواهد کرد بقول شاعر:

از مکافات عمل غافل مباش
گندم از گندم بروید جو زجو

این مطلب به منظور انتقام گیری از سخیداد نوشته نشده بلکه چراغ سبزی است جهت رفع معایب خصوصیات اگوئیستی بیسوادانه او که ازین به بعد باید دست به سر و صورت خود بکش".

من در آخر قسمت اول پاراگرافی را که سخیداد در مقاله اش از صدر مائو ذکر مینماید، در اینجا میاورم. و توصیه که میکنم این است تا این پاراگراف را ده بار و صد بار بخواند. انوقت است که معنی ان را میفهمد. صدر بخوبی به نویسنده ما مینویسد که " بعضی ها که چند کتاب مارکسیستی خوانده اند، خود را خیلی دانا می پندارند، ولی آنچه را که خوانده اند عمیقاً در نیافته اند و در مغزشان ریشه ندانده است و بنا بر این نمی دانند چگونه باید آنها را بکار ببندند و احساسات طبقاتی آنها نیز همان احساسات طبقاتی قدیمی مانده است".

اما شگرد "حیدر خارا"

حیدر خارا با "رفقای انقلابی سلام" نوشته اش آغاز میکند. او برای آنها تیکه مانند خودی "انقلابی" است پیام، میفرستد. او عاشق خودش است و باتعریف و تمجید دو پاراگرافی که خودش آنرا بشکلی منکر میشود خود را معرفی میکند. حیدر خارا مانند پهلوان پنبه ها از خود تمجید میکند که چنین میباشد و چنان خواهد شد و آخر سر "خواندن" می آید و مینویسد "حقانیت مارکسیزم، لنینیزم و مائویزم را تا جایی نسبتاً توانسته ام درک و سره را از ناسره تشخیص دهم". من شک ندارم که وی توانایی درک سره را از ناسره رانداشته باشد، ولی عمداً اشتباهات و انحرافات "سخیداد" که در بالا نوشته ام تائید میکند

نه از روی نادانی. وی مینویسد که "دفاعیه ی به قلم آقای سخیداد، در حقیقت نظریات میکانیکی آقای الینگار را نقد و غلط بودن تحلیل های اجتماعی اورا خیلی صحیح منعکس و پادروا بودن آیدالیستی آنرا افشا نموده است. (تاکید از من است).

لزومی ندارد تا آنم انقلابی شده و حقانیت "مارکسیزم-لنینزم - مائوایزم" درک کرده باشد تا "سره را از ناسره" تشخیص بدهد. اما برای درک حقیقت باید وجدان مارکسیستی داشته باشد. اگر کسی وجدان کمونیستی نداشته باشد آدمی میشود که مانند اوبه لحاظ همجواری و یاهم حزبی و هم سازمانی یاهم پیکی و هم پیاله ای حق و حقانیت امری را منکر میشود. و حقیقت "سره" را از دروغ "ناسره" تشخیص نمیدهد و جدانمیکنند. اگر اینگونه روابط منفی در میان نمیبود، او حرف های وی را کورکورانه تایید نموده و به امر وی خنجر به دست نمیگرفت.

علاوتاً ارتباط این دو انقلابی! ارتباط ایدئولوژیک - سیاسی نمیباشد، زیرا انقلابیون نه با حقایق و پدیده ها با چشم بسته نگاه میکنند و نه رفیق انقلابی اش را فریب میدهند. ولی بخوبی میتوان حدس زد که ارتباط میان این دو تا همان ارتباط میزبان و پارازیت ها میباشند که وظیفه پارازیت ها نه تنها تغذیه از بدن میزبان میباشند، بلکه حتی المقدور رفتار وی نسبت به پدیده های خارجی و درک وی از این پدیده ها را هم تغییر دهد. بامراجعه به ویسایت و یکیبیدیا درمی یابیم که بعضی پارازیت ها رفتار میزبان خود را تغییر میدهند. مثالی از صدف ها را در اینجا ذکر مینمایم که شباهت عام و تام با موقعیت و وضعیت "حیدر خارا" دارد. پارازیت های کوچکی مثل پلاسمودیوم که باعث مرض تکسوپلازموس در انسانها هم میشود، بعد از نفوذ در سیستم عصبی و حسی حلزون هاسیستم حسی و ادراکی آن را تغییر میدهد. حلزون ها روزها در زیر برگ درختان زندگی مینمایند تا از جانبی هم از شکار سایر حیوانات مصئون بمانند و هم از جانبی دیگر بتوانند در محیط مرطوب زیر برگ درختان به زندگی، بغذیه و حرکت نورمالش ادامه دهد. ولی به صرف مصاب به این پارازیت همه چیز برعکس شده و این حیوان شب هادر زیر برگ درختان بسر برده و روزها بالای برگ برآمده خود را به خطر مواجه ساخته و یاهم در اثر از دست دادن رطوبت محیطی اش از حرکت و امانده و در نبود مواد غذایی به مرگ روبرو میشود. نامه نویس انقلابی ما هم بدین مشکل دچار شده است و گر نه حتماً "سره را از ناسره" تشخیص "میداد. و برای جستجوی واژه به سراغ پارازیت خود هم نمیرفت و واژه جدیدالاختراع "سخیداد" خود را استفاده نمیکرد. از این جهت است که خطاب به الینگار مینویسد "پسahنگ عزیز". دیده میشود که حیدر جان خارا حتی اخلاق سیاسی ندارد چه رسد به اینکه سره را از ناسره بشناسد.

من درین جا تلاش خواهم کرد تا در نوشته حیدر جان خود ما "سره را از ناسره" جدانموده و نشانی نمایم. نوشته وی را میتوان بعد از مقدمه که در شرح حال انقلابی شدن و بودن وی میباشند، به سه حصه یا "سره" تقسیم نمود:

1- کلمات "قصار"، گرانها و بدیع در مورد بعضی حقایق دست اول:

- در مورد نظام طبقاتی و یاف فرهنگ طبقاتی نویسنده توانمند ما چنین نظری دارد: چون در دنیایی که به سرمیرم مهر طبقاتی در تمام تار و پودان ریشه دوانیده است. همین جمله را از نظر ادبی و سیاسی تحلیل کنید و ببینید که این سره شناس چقدر بیسواد است. این بیسواد مجهول نمی فهمد که مهر در تمام تار و پودر ریشه نمی دواند، بلکه کوبیده میشود. این عقبگرای او بایش منس نمیدانند که طبقات ریشه نمی دواند بلکه یک بخش آن مسلط میشود و بخش دیگر آن تحت سلطه قرار میگیرند. این سویر انقلابی فقط نوشته های رهبران انقلاب پرولتری را نیمه یاد گرفته و با سر سنگین و زبان چند قاته تکرار میکند.

- در مورد خصوصیات روانی الینگار مینویسد که وی " ... روحیه فرهنگی نیمه فیودالی و نیمه بورژوازی (بورژوازی) دارد. سخیداد دوست جان جانی "حیدر جان خارا" نوشته بود که الینگار در غرب زندگی مینماید و خودش با بچه هایش تا آن حد خصوصیات روانی غرب را فرا گرفته اند که حتی زبان مادری بچه هایش هم فراموش شده است. ولی این یکی میاید و مینویسد که خصوصیات روانی الینگار "نیمه فیودالی و نیمه بورژوازی" است. این لیبرالهای سنگین سر حتی در فحش دادن هم با بایکدیگر شان هم نظر نیستند. من نمیدانم در کشورهایی که نظام فیودالیته دیگر بر سر قدرت نیست و تمامی زمینه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نظام فیودالیته از بین رفته است، چطور میتوان در روحیه فیودالی باقی بماند؟ آیا وی میدانند که چه مینویسد؟ درجایی دیگر مینویسد که "و شعور او فقط توسط زیر بنا اقتصادی خرده بورژوازی او شکل میگیرد نه موقف پرولتری او". در حالی که در بالا خصوصیات روانی الینگار را نیمه بورژوازی و درینجا خرده بورژوازی میگوید. درجایی دیگر مینویسد که الینگار "حتماً که قباله روباهاش را در دست دارد در کار ذهنی با در آمد بالا روزگارش را میگذراند" و در پاراگرافی دیگرش مینویسد "خصلت جملات و کلمات تحقیر آمیز الینگار را که از فرهنگ عقب مانده و بدوی او منشاء میگیرد؛ باید در زیر بنای اقتصاد دی که افکار او را تعیین میکند جستجو کرد. سره شناس کبیر! کدام یک از این ها درست است؟ کدام یک از این حرف ها با زیور مارکسیسم - لنینسم - مائوایسم آرایش شده است؟ برای

این سنگین سر آشفته دماغ باید بگویم که وقتی زیربنای اقتصادی افکار شخصی راتعین مینماید، درست باشد پس الینگار حتماً "فرهنگ عقب مانده وبدوی" ندارد زیرا به گفته خودت او یک خورده بورژوا است و درآمد بالایی هم دارد و رفیق گرانمایه ات هم نوشته بود که وی در غرب زندگی مینماید " فرهنگ عقیمانده وبدوی" ندارد زیرا در جامعه پیشرفته زندگی مینماید. یاشما هنوز به حال نیامده اینکه بتوانید فرق بین فرهنگ بدوی و فرهنگ پیشرفته را به روشنی ببینید و یاتاهنوز هم نمیتوانید "سره" را از اناسره تمیز بدهید. وای بر ما که دیر این سره شناس را شناختیم وگر نه امروز انقلاب را در افغانستان به پیروزی رسانیده بودیم! او مینویسد که "رفقای انقلابی سلام" و "... باید به همه ی خوانندگان که به علم م ل م آشنایی وایمان راسخ به رهایی پرولتاریا پی انقلابی... دارند گوش زد نمود که عطف توجه در این گونه جرو بحث ها قویا لازم است". او از طرفی نمیداند که گردانندگان سایت افغانستان آزاد رفیق انقلابی نمیباشند و خوب ترین آنها یعنی آقای سید حسین موسوی از طریق خاندنجیب باسازائی هاو گروه کار رابطه داشت. اگر حیدر خار خورده ما کمی انقلابی هم میبود ننگ میدانست که سید حسین موسوی را رفیق و انقلابی بخواند. او از طرفی دیگر نمیداند که اکثریت این مقاله خوانان که به سایت هامخصوصاً سایت افغانستان از ادمراجعه مینمایند افرادی اند از حزب کمونیست گارگری ایران، مرتجعین تکنوکرات و بیسواد های مانند خود شما. "سخنید او خارا"، ببخشید که شمارانادان و بیسواد نوشتم زیرا اگر چنین نبودید از صدق رهپو طرز ی پیشتیبانی نمیگردید. اگر انادان نبود یاز شراب ارزان قیمت زیاد خریده بود و خود رانشنه نکرده بود، میتوانست انقلاب کبیرا کتبر راکودتا بخواند؟ ویا اگر شما دوتا انقلابی میبودید، از این بیشرم ضدانقلاب که نافش راباناف خاندان محمدزائی در پیوندی ببند، بر انقلاب کبیرا کتبر ولتین و حزب پرافتخار بلشویک حمله میکند، دفاع میکردید؟؟

- تهمت به خودیالینگار؟ در بالادیدیم که حیدر "کلوخ" به الینگار حمله نموده بود که " فرهنگ عقب مانده وبدوی" دارد. در جای دیگر با پیشرمی تمام اورامتل خود انقلابی میخواند. به این جمله وی توجه نمایید. "عزیز من، ما وحتا به شمول خودتان انقلابی آگاه هستیم نه فاسد و رهنز" آیا این نویسنده از آب جو ارزان نشه نیست؟ آیا این نویسنده فکر مینماید که رفقای عزیزش که نوشته اش خطاب به آنان نوشته شده است، دیوانه اند و مثل خود نویسنده هرچه را خواند، سر سره کی میخوانند و آنچه را استادش "سخنیداد" گفت درست مینماید؟ آیا این نویسنده درین جا "سره" را از اناسره " خوب تشخیص داده است؟ فسادور هزنی نویسنده بدینجابر ملامیشود که برای کسیکه به گفته خودش انقلابی آگاه است، فحش نامه می نویسد و وی راتوهین مینماید و تهمت های ناروا بروی می بندد. این واعظ گمراه کسی را که در اینجا انقلابی آگاه میخواند در جای دیگر "پساهنگ عزیز" خطاب منماید. باید به این جملات وپاراکراف های وی تامل نمود زیرا سره شناس تهی مغز ما قادر به فکر کردن نیست و اینطرف و آنطرف به جستجوی واژه های کج و معوج مانند ذهنش میگردد. سوالی دیگری که از وی میتوان کرد این است که آیا یک خورده بورژوا، یک نیمه فیودال و نیمه بورژوا میتواند انقلابی آنهم انقلابی آگاه باشد؟

- شعور: نویسنده ما در مورد شعور نظری جالبی دارد و او انرا یا محصول زیربنا یا محصول موقف پرولتری میدانند. به این جمله توجه فرمایید " و شعور او فقط توسط زیربنا اقتصادی خرده بورژوایی او شکل میگیرد نه موقف پرولتری او ". او این حرف را زمانی میزند که قبلا لاف زده بود که ذهنش را با زیور علم "مارکسیزم، لنینزم و مائوئیزم" آراسته است. وای از زمانیکه او ذهنش را با این زیور نیاراسته باشد. چنین تحریف و تغییر در موضوعات فلسفی مارکسیزم آن زمان چگونه خواهد بود؟ او حتماً آدم خیلی "متفرعن و بی مغز" است که در قبال مسایل اینقدر بی مسئولیتانه حرف میزند. شعور چه است؟ در کتاب فلسفه میخوانیم: "شعور، عالی ترین شکل انعکاس روانی واقعیت و مختص نوع انسانی است، ثمره فعالیت مغز زیر تاثیر شرایط اجتماعی است". (تاکید از من است). سره شناس ما از شرایط اجتماعی چیزی نشنیده وگر نه انرا نیز در نظر می گرفت و ذهنش را " زیور علم مارکسیزم، لنینزم و مائوئیزم" و شرایط اجتماعی یک جا می آراست. باید به این سفله حراف گوش زد کنیم که بجایی ارایش با علم مارکسیزم، لنینزم و مائوئیزم تلاش در پی اموختن سواد بکنند. شعور با آنکه وابسته به محیط مادی است، ولی محصول تکامل طولانی اجتماعی میباشد.

2- توهین و تاخت و تاز به شیوه ارازل و اوباشی (نام بردن از اشتباهات و انحرافات الینگار بدون ذکر کوچکترین نمونه): نویسنده در تاخت و تاز های که هیچ نتیجه ای جز سرفاکنده گی خودش را ببار نخواهد آورد، در مورد الینگار مینویسد که " چون در پراتیک انقلابی الینگار علم مقام اول و مبارزه تولیدی و طبقاتی مقام دوم و سوم را به ترتیب احراز می کند ". ببینیم آیا وی راست میگوید. الینگار در مقاله اش نوشته است " آنهایکه از یک ایده و طرز تفکر علمی دفاع میکنند، یعنی حقیقتی که در جریان شناخت بشر از طبیعت و جامعه در پراتیک آزمایشهای علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی بدست آمده است، میگویند که نظرات آنها حقیقت میباشد مگر اینکه عین پروسه تاریخی- اجتماعی نادرست بودن آنها را ثبوت کند. " درینجا به وضوح دیده میشود که الینگار از آزمایشهای علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی در موازات یگدیگریاد مینماید و بدون آنکه انهارا درجه بندی نماید. نویسنده ما چون بسیار باسواد است، این

مسئله را درک نمیتواند. الینگاردون اینکه جملات مائورانقل کرده باشد مضمون انرا به زبان خویش بیان مینماید. ولی مائویست ما مینویسد که "روح صدرمائوزتان ناراض باد که این طوری جملاتش را استادانه ساطورکاری می کنید".

چه نویسنده و مارکسیستی! این آقا "متود" اوباشی تکاملتری نسبت به "سخیداد" دارد و روی سخیداد را میشوید. در ادامه حملات و تاخت و تاز هایش دهانش پر کف شده ادامه میدهد که "او ماتریالیزم دیالیتیک را آشکار انفی ... و از بالا دستور صادر میکند. این پسا هنگ عزیز که به غلط ادعای پیشاهنگ بودن را دارد؛ انقلاب و مبارزه طبقاتی و ملی را به عقب می اندازد در واقع بر علیه نیرو های ملی مترقی و انقلابی قد علم می کند و در حقیقت دست و پای ما را ماهرانه می بندد". آیا نمیتوانست نویسنده یک جمله از الینگار را بیاورد و بگوید که این است ثبوت اینکارها، و انوقت ما هم میفهمیدیم که واقعیت از چه قرار است.

3- یک نمونه جالب: حیدر خارا مینویسد "نام خدا آقای الینگار ما، از ما بی سوادان و به اصطلاح خودش نیمه با سوادان بهتر می داند که وظیفه دولت و افراد آگاه، آگاه ساختن اتباعش هست نه ترغیب و تشویق نوشیدن شراب ارزان قیمت که امروز توسط بورژوازی بی شرمانه تبلیغ می شود" (تاکید از من است). اگر جناب عالی به مسئله آب جو ارزان "Aldi" توجه میکرد، الینگار در آنجا این موضوع را در ارتباطه با آشفته فکری صدق رهپوترزی که انقلاب کبیرا کتیرا کودتا میخواند و لنین را توهین میکند، مورد استفاده قرار میدهد نه در کدام قرینه دیگر. اگر آدم به نوشته های شما توجه کند و دقیق شود که شما چگونه فکر میکنید، این تصور در ذهن آدم خلق میشود که شما نیز وضع بهتر از صدق رهپوترزی ندارید. من جمله شمار فقط از نظر املا و گرامر زبان فارسی به اساس فاعل آن تجزیه میکنم، شما میخواهید بگوئید که: "وظیفه عنصر آگاه، بردن آگاهی سیاسی در میان توده هاست نه تشویق آنها به الکهول نوشیدن". آیا همینطور است؟ اگر جواب آری است. نتیجه این میشود که شما خیلی به زمان دراز نیاز دارید تا بدانید چه مینویسید. وای بیچاره کمونیسم که شما هم خود را با این صفت متصف میسازید. کمونیستی که فکر میکند افراد نیز اتباع دارد "وظیفه افراد آگاه ساختن اتباعش!" نمیداند که سرش کاملاً تهی از مغز است. سره شناس بزرگ آیا میدانید که اتباع چه معنی دارد؟ مگر اینگونه جملات تف سر بالا نیست؟

وی فقط دستور توطئه گری را اجرا میکند و می نویسد و به اصطلاح "نقد" میکند ولی بخود نمی اندیشد که چقدر توان دارد ، چقدر دانش دارد و سرش از گرمی سرد شده است یا نه. قلم بدست گرفتن آسان است و مانند سخیداد لغت در جمله استعمال کردن هم آسان ولی نوشتن مشکل. نویسنده با آبرو و با عزت که هم قدر خودش را میدانند و هم قدر دیگران را، میبندند که چقدر صلاحیت دارد تا چه اندازه میتواند ذهنش را باز نماید. اگر تو هم مثل "سخیداد" به دهن پاره گی عادت کرده باشی، لطف نموده انتقاد مرا فراموش کن، و یا اگر تو هم مثل سخیداد "رهبر" یکی از تشکل های سیاسی باشی، با این نوشته های خود آن تشکل سیاسی را مانند سخیداد سرافکنده، حقیر و قابل نفرین میسازید.